

عقوبت گناه ناکرده. هوشنگ دولت آبادی

۸۱ معلمان ادبیات آلمانی بر این باورند که درک آثار توماس مان در گرو رعایت بی کم و کاست چهار شرط است: اول خواندن دقیق همه نوشته های او، دوم مرور تمام نوشته هایی که او خوانده و در نوشته هایش به آنها اشاره کرده است، سوم خواندن تمام نقدهایی که درباره توماس مان نوشته اند و چهارم تکرار این سه مرحله تا پنج بار! با توجه به کثرت نوشته های این نویسنده بزرگ و علاقه ای که او به خواندن آثار دیگران و درک شرایط زمان خود داشته و همین طور و فور مطالبی که درباره او نوشته اند، رهروان این وادی بی انتها باید لااقل سی هزار صفحه مطلب را پنج بار بخوانند تا بتوانند به معنای عمیق نوشته های توماس مان پی ببرند. البته این دستور هم مبالغه آمیز است و هم غیر قابل اجرا، چون عمر معمولی برای این کار کافی نیست و اگر هم کسی اطمینان داشته باشد که به اندازه حضرت نوح عمر خواهد کرد، مسلماً روانیست آن را فقط در راه فهمیدن نوشته های یک نویسنده صرف کند. اما حقیقتی در این میان هست که نمی توان آن را نادیده گرفت، به خصوص شرط دوم که از بقیه غیر لازم تر به نظر می رسد، کلید واقعی درک معنی عمیق داستان هاست چون هر مغز فعال و



در فرودگاه کلونین زوریخ پیش از پرواز به لندن، هفدهم
آگوست ۱۹۵۰.

بعد از سال‌های دراز جایزه بین‌المللی استکهلم به ذهن آلمانی و به خصوص به ادبیات آلمانی اختصاص یافته است. این گونه نشانه‌های همدردی جهانی در کشور زخم‌خورده و بدشناخته شده من با حساسیت بسیار زیاد مورد استقبال قرار می‌گیرد و اطمینان دارم که ابعاد این احساس برای دیگران به آسانی قابل درک نیست.

متفکری تحت تأثیر چیزهایی است که می‌بیند، می‌شنود و می‌خواند و اثری که شرایط اجتماعی بر یک نویسنده می‌گذارد، به مراتب بیشتر از تأثیری است که او می‌تواند بر محیط خود داشته باشد. با توجه به این نکته مهم، باید در مورد

توماس مان و متفکران دیگر نیمه اول سده بیستم اروپا، شرط پنجمی را بر شرط‌های ذکر شده افزود و به تاریخ پدید آمدن آثار ادبی هم توجه کرد، چون در آن دوران تغییرات مهمی در شرایط اجتماعی و روابط بین دولت‌ها به وجود آمد و رویارویی و ملیت‌گرایی کور، کار را به جایی رساند که کشورهای مدعی تمدن با هم به جنگ پرداختند. بعد از گذشت چهار سال و کشته شدن بیش از یک میلیون نفر، توپ‌ها از غرش باز ایستادند و صلح ناپایداری برقرار شد، اما اعتماد و اطمینان دیگر به اروپا باز نگشت. در آن شرایط، در آثار ادبی هم، که بازگوکننده روابط بین انسان‌ها هستند، صفا و عاطفه جایشان را به شک و ناایمنی دادند و نوشته‌های توماس مان شاهد صادقی برای این مدعا هستند. در داستان بودنیروک‌ها نوشته سال‌های ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۱ که برنده جایزه ادبیات نوبل سال ۱۹۲۹ شد، از آغاز تا پایان بر استواری ارتباط‌های خانوادگی و اجتماعی تأکید می‌شود، در حالی که داستان یوسف و برادرانش (۱۹۲۳) و داستان کوتاه سراب (۱۹۵۳)، که شرح مختصری از آن در پایان این مقاله خواهد آمد، فقط صحبت از تفاوت‌هایی است که بین ظاهر و باطن کارها وجود دارد.

بعد از جنگ جهانی اول جامعه اروپا کشور آلمان را طرد کرد و این دآوری طبعاً شامل حال

نویسندگان آلمانی هم شد. اولین آلمانی که بعد از فترت بسیار طولانی جایزه نوبل گرفت، توماس مان بود. در زمان اعطای جایزه بیست و هشت سال از انتشار داستان بودنبروک ها می گذشت، اما آنچه موجب تأخیر در شناسایی این اثر برجسته شده بود، فقط تردید نخبگان اروپا در این بود که آلمان را می توان دوباره در جامعه فرهنگی پذیرفت یا نه. سخنرانی توماس مان در مهمانی اعطای جایزه نوبل، جو حاکم بر آن دوران را به خوبی نشان می دهد.

۸۳

حرمت بازیافته آلمان دوام چندانی نیافت. در سال ۱۹۳۳ حزب نازی بر کشور مسلط شد و نشان داد که قدرت یافتن مردم بی فرهنگ مغز شسته چه پیامدهایی می تواند داشته باشد. اگر در دهه اول قرن، افراد فرهیخته آلمان بی دلیل خود را برتر از دیگران تصور می کردند، برای حاکمان نازی آلمان، تنها معیار معتبر، وابستگی به نژاد آریایی بود و بس. آنها به جای اینکه به تراوش های مغز اهمیت بدهند، با ابزار هندسی دقیق ابعاد جمجمه های مردم را اندازه می گرفتند تا بدانند فاصله چشم ها و یا استخوان های گونه از هم با رقم هایی که به تصور آنها اختصاص به نژاد خالص آریایی داشت، تطبیق می کند یا نه! روزگار مردم اندیشمند در آن شرایط نیازی به توصیف ندارد. نازی ها هر گونه فعالیت فکری ناهماهنگ با تعصب نژادی را مرود می دانستند و اعتقاد داشتند که در میان آریاها، جایی برای صاحبان چنین اندیشه هایی وجود ندارد. هیتلر پیشوای آشفته مغز آلمان در اولین سخنرانی اش به عنوان صدراعظم از «گسترش فضای زندگی» صحبت کرد و قول داد که در طی یک دوره دوازده ساله آلمان را به کشوری با نور و هوای بیشتر تبدیل کند. فرومایگانی که صاحب منصب شده بودند، هر یک این گفته پوچ را به میل خودشان تعبیر کردند. مثلاً نظامی های نازی ماشین جنگ را تدارک دیدند و گردانندگان مراکز آموزشی به پاکسازی پرداختند. هیتلر و نظامی هایش در پایان مهلت دوازده ساله قول خودشان را عملی کردند، چون در پایان جنگ بسیاری از خانه ها سقف نداشتند و بیشتر نور و هوا می گرفتند، اما دانشگاه ها به زمان طولانی نیاز نداشتند و عرصه را چنان بر مخالفان تنگ کردند که بیشتر دانشمندان صاحب اعتبار یا مجبور به جلائی وطن شدند یا در حاشیه قرار گرفتند.

توماس مان با آنکه همیشه تأکید کرده بود که وجودی گریزان از سیاست است و طبعش آرامش می طلبد تا بتواند تارش را بتند، با احساس خطر سلطه نازی ها وارد صحنه شد و در جمهوری نیمه جان و ایماز با زبان و قلم به مبارزه با فاشیسم برخاست و خشم کور هیتلر و اطرافیانش را به جان خرید. توماس مان در جوابیه ای به تشریح موقعیت یک نویسنده آلمانی

در تبعید پرداخت و نشان داد که چگونه یک انسان متفکری آنکه گناهی مرتکب شده باشد، به خاطر نپذیرفتن آنچه به نظرش نادرست می آید، دچار عقوبت می شود. در طول هشت دهه عمر توماس مان در زادگاه او دگرگونی های عظیمی پیش آمد. صاحبان قدرت در آلمان دو بار آتش جنگ را برافروختند یعنی برای مشکل های خودخواسته، به راه حلی متوسل شدند که خرابی بسیار به بار می آورد، اما هیچ مشکلی را حل نمی کند. جنگ و کشتار از ارزش های انسانی که همه بر احترام متقابل استوار هستند، چیزی باقی نمی گذارد. در پی دو جنگ خانمانسوز، مهر و صفای بین مردم که به خصوص آلمانی ها آن را «شهروندی» می نامند، از میان رفت و تردید و سوءظن بر رابطه ها سایه افکند. توماس مان

توماس مان، آوای جمهوری آلمان.



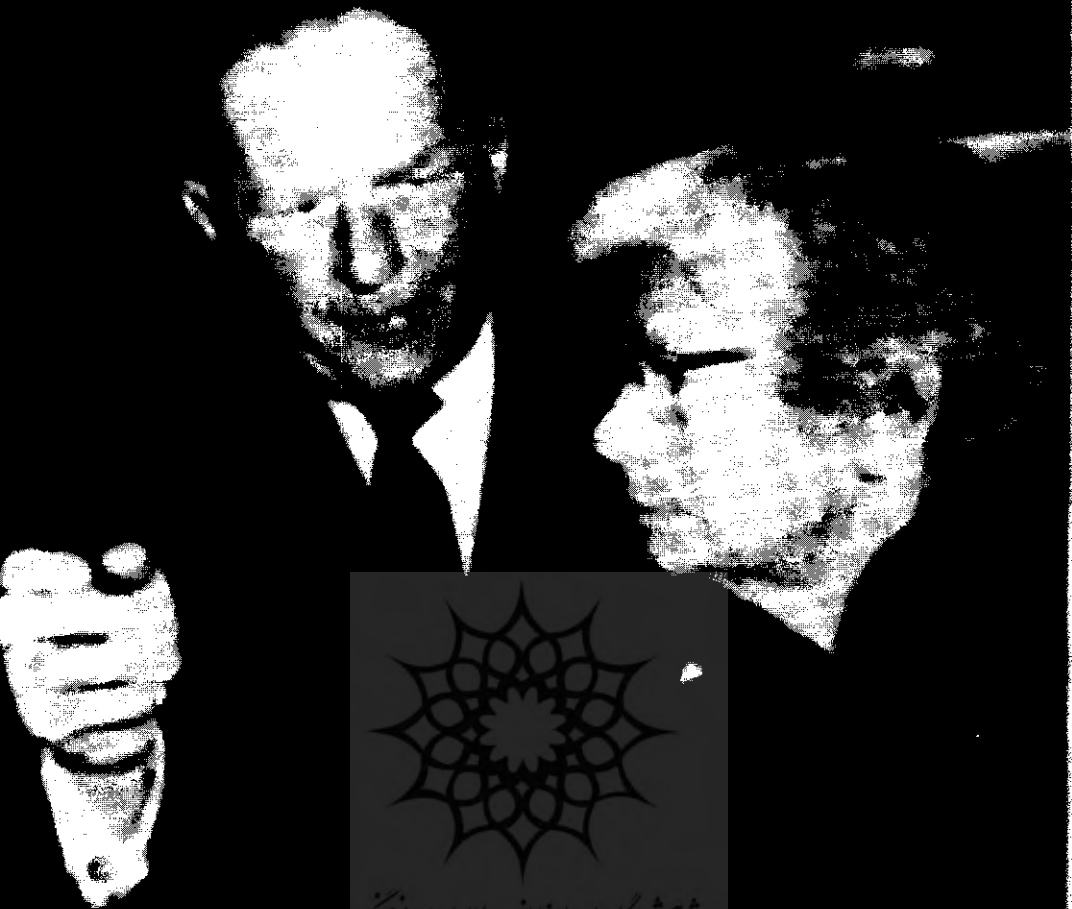
همان گونه که گفته شد، در دوران لطافت روابط داستان هایی مانند بودنیروک ها را نوشت و بعد از تجربه تلخ حکومت ریوا و فرومایگی، زبان حال شک و تردید شد. داستان سراب که یکی از آخرین آثار اوست، شرح حال بانوی میانسانی است که ناگهان خود را با یانسگی و محدودیت های آن روبرو می بیند، بی آنکه روحش حاضر به ترک جوانی و خواسته های همراه با آن باشد. در گیرودار این نبرد درونی، بانوی داستان توماس مان، عاشق بی قرار جوانی می شود که همسن و همنشین فرزندان اوست و این عشق به جایی می رسد که دیگر پنهان نگاه داشتنش میسر نیست. با آشکار شدن این ماجرا، بین مادر و فرزندان نقار روی می دهد، اما معشوق از مصمیم دل این عشق را می پذیرد چون در مرحله ای از زندگی است

که هم به داشتن رابطهٔ عشقی بایک زن نیازمند است و هم به مهر مادری و این هر دو را در وجود عاشقش به دست می‌آورد. داستان عشق این دو با قلم توانای توماس مان با زیبایی توصیف ناپذیر بیان می‌شود. در چشم زن، دنیا جوانی را از سر گرفته بود و پاییزِ عمر به جای آنکه مقدمهٔ زمستان و نیستی باشد، به صورت منادی بهار جلوه گرمی شد. بانوی داستان باور کرده بود که جوانی دوباره به او اعطا شده است و فقط ماه به ماه، وقتی می‌دید از تحولات دوره‌ای زمان‌های گذشته در جسمش اثری ظاهر نمی‌شود، دچار نومی شد، و وقتی واقعیتی که نمی‌خواست آنرا بپذیرد، آسمان را در نظرش تیره می‌کرد. این انتظار که برآورده نمی‌شد، رفته رفته به صورت یک مشکل اساسی درآمد و این سؤال را در ذهن بانوی عاشق پیش آورد که اگر طبیعت با گشاده دستی جوانی را دوباره به او داده است، چرا این نشانهٔ ناچیز از او دریغ شده است؟ در گیرودار راز و نیازها و قهر و آشتی‌های بانو با طبیعت، ناگهان تحول مورد نظر

بعد از جنگ جهانی اول جامعهٔ اروپا کشور آلمان را طرد کرد و این داوری طبعاً شامل حال نویسندگان آلمانی هم شد. اولین آلمانی که بعد از فترت بسیار طولانی جایزهٔ نوبل گرفت، توماس مان بود. در زمان اعطای جایزهٔ هیست و هشت سال از انتشار داستان بودنیرو که‌ها می‌گذشت. اما آنچه موجب تأخیر در شناسایی این اثر برجسته شده بود، فقط تردید نخبگان اروپا در این بود که آلمان را می‌توان دوباره در جامعهٔ فرهنگی پذیرفت یا نه.

یعنی خونریزی اتفاق می‌افتد و قهرمان داستان مطمئن می‌شود که جوانی او از عالم روح فراتر رفته و جسم سالخورده را هم تحت تأثیر قرار داده است. با پیدایش این نشانه، شادی به کمال می‌رسد و این توهم پیش می‌آید که با گرم درآغوش گرفتن جوانی حتی می‌توان طبع طبیعت را عوض کرد. اما ماجرا با آنچه تصور شده بود، فرق داشت: نشانه‌ای که در ابتدا به صورت جوانی دوباره تعبیر شده بود، با شدت و بدون وقفه ادامه یافت و معلوم شد که حاصل یک بیماری بدخیم پیشرفته است...

داستان سراب موقعیت ناپایدار انسان را با موفقیت به تصویر می‌کشد، اما یک پرسش اساسی که مرتبط با طبع آدمی است، بی‌جواب می‌ماند: چرا ما فقط آنچه را برایمان مطلوب است، می‌بینیم و فراموش می‌کنیم که اغلب بین ظاهر و باطن کارها تفاوت بسیار وجود دارد. ♦♦♦



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی